

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

بحث اجزاء بنا بر این مبنا که حجیت امارات از باب طریقت باشد روشن شد و مرحوم آخوند(ره) هم بحث اجزاء را در کتاب کفایه، هم بنا بر حجیت امارات از باب طریقت مطرح کرده‌اند و هم از باب سببیت و هم در صورتی که شک کنیم که آیا از باب طریقت است یا از باب سببیت؟

لکن قبل از اینکه به مبنای سببیت برسیم، همان طور که ایشان در جلد دوم کفایه، در جایی که کیفیت حجیت امارات را بحث کرده‌اند، مجموعاً غیر از مسئله سببیت و غیر از نظریه مصلحت سلوکیه که مرحوم شیخ انصاری(ره) قائل‌اند، دو یا سه عنوان دیگر را بیان کرده‌اند، لذا حق این بود که در اینجا هم ایشان طبق همان مبانی و عناوین مسئله اجزاء را مطرح می‌کردند.

یک عنوان، عنوان طریقت است که بحثش گذشت، مدعا این است که اماره حجت است و خودش هیچ ارزشی ندارد و فقط به ملاک طریقت به واقع معتبر است، حال ممکن است که مطابق یا مخالف با واقع در بیاید که این بحثش گذشت و ملاحظه فرمودید که مشهور از جمله خود آخوند(ره) فرموده‌اند: بنا بر اینکه امارات از باب طریقت معتبر باشد، باید قائل به عدم اجزاء شویم که عرض کردیم که باید قائل اجزاء شویم.

قول به اجزاء بنا بر جعل حکم مماثل و جعل مؤدی

اما در کنار طریقت، غیر از سببیت و مصلحت سلوکیه مرحوم شیخ(ره)، یک عنوان جعل حکم مماثل هم داریم که این تعبیر در کفایه زیاد بکار رفته و مرحوم آخوند(ره) فرموده: مشهور در باب امارات به جعل حکم مماثل قائل‌اند، یعنی وقتی که اماره‌ای مثلاً بر وجوب نماز جمعه قائم می‌شود، در اینجا شارع بر طبق این مؤدی و مثل آن حکمی را به حسب ظاهر جعل می‌کند، نه به حسب واقع. شارع وقتی که می‌گوید: مفاد امارات جعل حکم مماثل است، یعنی شارع حکمی را مثل مؤدای اماره جعل می‌کند و جعلش هم جعل واقعی نیست، بلکه جعل ظاهری است.

یک عنوان دیگر در اینجا جعل مؤدی است که این تعبیر بر حسب آن چیزی است که در بعضی از روایات آمده است که «فَمَا أَدْبَا إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ اطْعُهُمَا» یعنی آنچه که از جانب من بیان می‌کند و می‌گوید از من می‌گوید.

بعضی از بزرگان بنا بر همین تعبیری که در این روایت وارد شده خواسته‌اند بگویند که: مفاد حجیت در باب امارات جعل مؤدی

است و بعضی این جعل مؤدی را به گونه‌ای معنا کرده‌اند که به همان جعل حکم مماثل برمی‌گردد.

اگر جعل مؤدی را این طور معنا کردیم که مؤدی همان مضمون است، شارع مضمون و مؤدای این خبر را جعل می‌کند، طبق این بیان جعل مؤدی با جعل حکم مماثل یکسان است و فرقی نمی‌کند.

اما اگر بگوییم که: بر حسب همین تعبیری که در این روایت وارد شده، مراد از جعل مؤدی این است که شارع مضمون و مؤدی را گفته خودش می‌داند، «فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ»، لذا معنایش این می‌شود که شارع قول زراه را گفته خودش می‌داند.

منتهی باز این را دقت کنید که ظاهراً قول خودش می‌داند، چون هم جعل حکم مماثل و هم جعل مؤدی در این جهت اشتراک دارند که هر دو به حسب ظاهر است و یک عنوان ظاهری را دارند.

مرحوم آخوند(ره) این بحث‌ها را در اوایل کفایه جلد دوم در جایی که شبهه این قبه را مطرح کرده و بعد خواسته مسئله جمع بین حکم واقعی و ظاهری را مطرح بفرماید بیان کرده است که سه راه برای جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری بیان کرده‌اند و در آنجا این تعبیرات وجود دارد.

حال بحث این است در فرضی که مسئله طریقت محض است که آخوند(ره) هم به آن قائل است، در آنجا گفته‌اند: بنا بر قول به طریقت جعل حکم اصلاً وجود ندارد و اماره هیچ عنوانی ندارد، غیر از اینکه طریقی به واقع است، چه شما را به واقع برساند یا نرساند که قائلین به عدم اجزاء گفته‌اند: وقتی شما را به واقع نرساند، واقع را إمتثال نکرده‌اید و غرض مولا هم محقق نشده است، در نتیجه باید قائل به عدم اجزاء بشوید. منتهی این مطلب را بیان کرده و جوابش را هم بیان کردیم و عرض کردیم که بنا بر طریقت محض هم اجزاء در کار است.

اما بنا بر قول به جعل حکم مماثل و جعل مؤدی، مسئله عدم اجزاء برای قائلین به آن مشکل می‌شود، بنا بر طریقت اصلاً در اماره حکمی نداریم و هر چه حکم است در واقع می‌باشد و اینها طریقی هستند برای اینکه واقع را به ما نشان بدهند. وقتی زراه می‌گوید: «قال الصادق علیه السلام مثلاً صلاة الجمعة واجبه» این إنشاء حکم نمی‌کند، بلکه از واقع حکایت می‌کند که یا مطابق است و یا مطابق نیست.

اما بنا بر نظریه جعل حکم مماثل، شارع در باب امارات حکمی را به مثل این حکم که ظاهراً مطابق با اماره است جعل می‌کند، حال لقائل آن یقول که اگر شارع حکم جعل می‌کند، نتیجه قهریش اجزاء است. وقتی شارع می‌گوید: مثل این اماره حکمی را به حسب ظاهر جعل می‌کنم، این خودش حکم است و این را هم ضمیمه بفرمایید که هر حکمی تابع ملاکی است و حکم بدون ملاک نداریم، پس ملاکش در اینجا یک ملاکی است که خود شارع می‌داند، پس اگر این حکم را إمتثال کردیم، معنایش این است که ملاکی را تحصیل کردیم و لذا قهراً باید قائل به اجزاء شویم.

در باب طریقت محض می‌گفتید که: در آنجا ملاکی آورده نشده و غرض واقع نشده است، اما در باب جعل حکم مماثل حکم إمتثال شده و ملاک محقق شده است، البته یک ملاک به حسب ظاهر است.

تعلیل قول به عدم اجزاء بنا بر حکم مماثل

بعضی از بزرگان خواسته‌اند بفرمایند که حتی در صورتی که قائل به جعل حکم مماثل شویم، باز مسئله اجزاء در کار نیست،

چون اماره دوم موضوع و حکم اماره اول را از بین می‌برد، موضوع اماره اول شک است و درست است که مسئله شک در اصول عملیه است، اما در باب امارات هم به تعبیر مرحوم نائینی (ره) در فرق بین اصل و اماره این است که در هر دو شک وجود دارد، منتهی اماره در صورتی است که شک در مورد آن اماره است، ولی اصل عملی در جایی است که شک در موضوع آن اخذ شده است که حال آیا این بیان درست است یا نه؟ بحث دارد و جایش در بحث اصول عملیه است.

پس گفته‌اند که: در مورد اماره شک است، یعنی وقتی چهل به حکم واقعی دارید و حکم واقعی را نمی‌دانید، سراغ اماره می‌آید، حال اماره اول می‌گوید: سوره جزء نماز نیست و بر طبق آن عمل کردید، بعضی فرموده‌اند: بنا بر مبنای جعل حکم مماثل، از این اماره دوم کشف می‌کنیم که حکم مماثل بر طبق اماره اول نبوده و بر طبق اماره دوم بوده است. در نتیجه اماره دوم، هم موضوع اماره اول که عبارت از شک باشد و هم حکم آن را از بین می‌برد و لذا دیگر وجهی برای اجزاء نداریم.

برای اجزاء گفته‌اند که: یا باید حکم واقعی را إمتثال کرده باشیم و یا باید غرضی را که جایگزین آن حکم و غرض واقعی است تحصیل کرده باشیم، ملاکی که جایگزین و بدل از آن ملاک واقع باشد، اما در اینجا این چنین نیست.

لذا خواسته‌اند بفرمایند که: حتی بنا بر مسئله جعل حکم مماثل، باز باید همان نظری را بدهیم که بنا بر مبنای طریقت دادیم و همان طور که بنا بر مبنای طریقت قائل به عدم اجزاء می‌شویم، بنا بر مبنای جعل حکم مماثل هم قائل به عدم اجزاء می‌شویم.

نقد و بررسی این تعلیل

در جواب از این فرمایش همان طور که قبلاً هم اشاره داشتیم می‌گوییم که: برای اجزاء همین که عمل انسان مطابق با یک حجتی باشد کافی است و در باب اجزاء نسبت به حکم واقعی، نه إمتثال و نه تحصیل ملاک واقع را لازم نمی‌دانیم، بلکه در باب اجزاء همین مقدار که عمل انسان مستند به حجت باشد، همین مقدار در ظرف خودش کافی است و لازم نیست که برای اجزاء بگوییم که: حتماً باید حکم واقعی را إمتثال کنیم یا باید غرض را تحصیل کنیم.

بلکه در باب اجزاء همین مقدار کافی است که وقتی عملی را انجام می‌دهیم، به یک حجتی مستند باشد و درست است که بعداً اماره‌ای در مقابل این اماره که می‌آید، اما آن اماره جلوی استمرار اماره اول را می‌گیرد.

این را قبول کرده و گفتیم که: بدون شک و تردید اماره دوم جلوی استمرار اماره اول را می‌گیرد، اما حجیت اماره اول در ظرف خودش را نمی‌تواند از بین ببرد، لذا اماره اول در ظرف خودش حجیتش هست، اگر این عمل هم مستند به آن حجت باشد، این عمل عملی است که صحیحاً واقع شده و باید قائل به اجزاء شویم. پس بنا بر مبنای جعل حکم مماثل هم نتیجه اجزاء است.

قول به اجزاء بنا بر مبنای جعل مؤدی

حال بنا بر مبنای جعل مؤدی هم به نظر ما نتیجه اجزاء است، برای اینکه شارع روی مبنای جعل مؤدی می‌گوید: آنچه را که زراره می‌گوید، آن است که من می‌گویم.

اما اگر مستشکل اشکال کند که این عنوان ظاهری دارد نه عنوان واقعی، لذا باید بگوییم: بعد که واقع روشن می‌شود، کاشف از این است که واقع اتیان و إمتثال نشده و غرض در واقع هم تحصیل نشده است.

جواب این اشکال هم مثل جواب اشکال در جعل حکم مماثل هست که در باب اجزاء چه کسی گفته است که ملاک این است که

باید یا حکم واقعی إمتثال شود و یا غرضی که در حکم واقعی وجود دارد تحصیل شود. بلکه در باب إجزاء همین مقدار که عمل مستند به یک حجتی باشد کافی است و چه حجتی از این قوی‌تر که شارع می‌گوید: آن چیزی که زراعه می‌گوید، همان است که من بیان می‌کنم. پس بنا بر مسئله جعل مؤدی هم مسئله روشن شد که قاعده اقتضاء إجزاء دارد.

پس هم بنا بر مبنای طریقت و هم بنا بر مبنای جعل حکم مماثل و هم بنا بر مبنای جعل مؤدی نتیجه گرفتیم که قاعده اقتضاء إجزاء دارد، درست در مقابل کسانی که هم بنا بر طریقت و هم بنا بر جعل حکم مماثل و هم بنا بر جعل مؤدی قائل به این هستند که قاعده اقتضاء عدم إجزاء دارد.

بحث بعدی بحث سببیت است که در آن سه مسلک وجود دارد؛ یکی سببیت بر طبق مسلک اشاعره است و دوم سببیت بر طبق مسلک معتزله است و سوم سببیت بر طبق مصلحت سلوکیه‌ای است که شیخ انصاری (اعلی الله مقامه شریف) قائل شده است. ببینیم که روی این سه مسلک قاعده چه اقتضایی را دارد؟

مرحوم آقای خوئی (ره) (محاضرات، ج 2، ص 265) در اینجا مفصل بحث کرده‌اند که اولاً آیا سببیت بنا بر مسلک اشاعره ثبوتاً درست است یا نه؟ اثباتاً درست است یا نه؟ بنا بر مسلک معتزله ثبوتاً و اثباتاً چگونه است؟ و همچنین مصلحت سلوکیه‌ای که شیخ (ره) بیان کرده، از نظر بحث ثبوتی و اثباتی چگونه است؟ و بحث إجزاء و عدم إجزاء را هم عنوان کرده‌اند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین